جامعه‌شناسی شعر مهدی اخوان‌ثالث به بهانه سالروز درگذشت نوگوی شهیر خراسانی

بی انقلاب مشکل ما حل نمی‌شود

■ محمدرضا کردلو

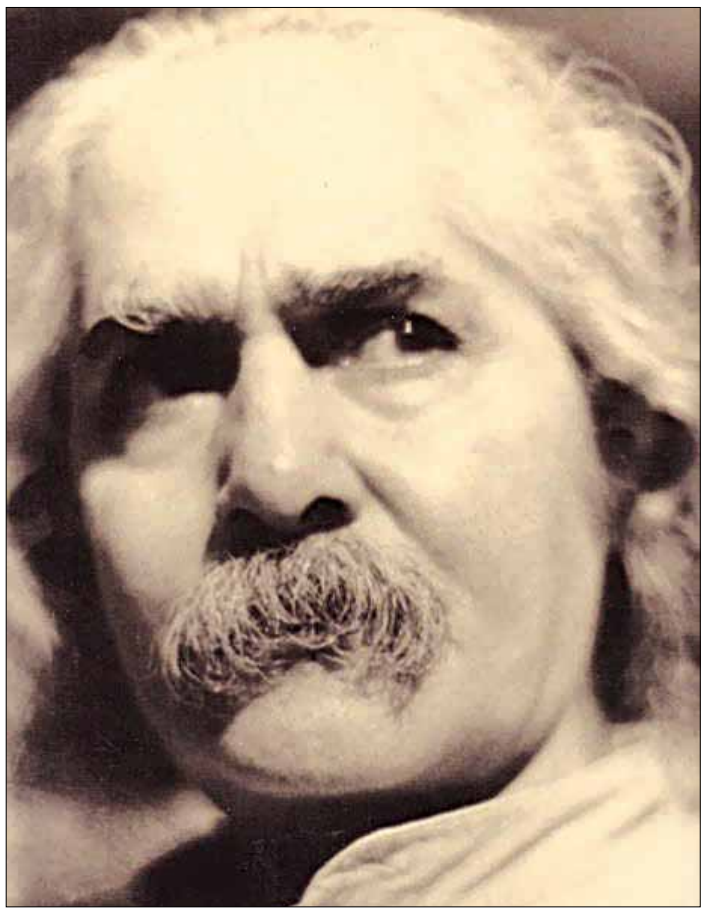

شاید از اولین روزهای مدرسه، به فکر این بودیم که الفبا را برای ادبیات و ادبیات را برای دانستن شعر بیاموزیم. برای ما که فال حافظ شب یلدا شنیدنی‌ترین میراث زبانی و ادبی و دوست‌داشتنی‌ترین خاطره در میان همه خاطرات گونه‌گون بود، شعر معنا و مفهوم دیگری داشت. شعر را دوست داشتیم، چون آن را می‌فهمیدیم، چون شعر ما را می‌فهمید. و داستان شعر همین است که آدم‌ها را می‌فهمد، روزگار را و تلخی و شیرینی را. شعر زبان مردم را می‌فهمد و همه شاعرها فرزند زمان خویش هستند؛ اگر متعهد باشند. هیچ جامعه‌ای در گذر اعصار و دوره‌ها، مردمانش را بدون رنج و بی‌زحمت به عصر دیگر منتقل نکرده است. «درد» مشترک‌ترین واژه برای همه بشریت است؛ از آدم نخستین تا فرزندانش در هزاره چندمین و مگر می‌شود شاعری متعهد که در میان آدم‌ها زندگی می‌کند، بی‌تفاوت از کنار همه این دردها و اتفاقات بگذرد؟ «مهدی اخوان‌ثالث» از شاعران شهیر و چهره‌های متعهد ادب پارسی است که زندگی آرامی نداشته است. به قول سن‌ژون‌پرس: «و برای شاعر همین بس که وجدان ناآرام عصر خویش باشد» و اخوان چنین بود. مهدی اخوان‌ثالث (م - امید) سال ۱۳۰۷ هجری شمسی در مشهد قدم به عرصه هستی نهاد. نام پدرش، علی و نام مادرش مریم بود. پدر مهدی از مردم یزد بود که در جوانی به مشهد مهاجرت کرده و در این شهر سکونت اختیار و ازدواج کرده بود. وی به شغل ساخت داروهای گیاهی و سنتی مشغول بود. اخوان به هنگام تولد با یک چشم وارد این جهان شد اما پس از مدتی چشم دیگر او به روی عالم و آدم باز شد. خود در این باره می‌گوید: «پدر من عطار - طبیب بود و مادر هم کارش خانه‌داری و بعدها هم دعاگویی و نماز و طاعت و زیارت امام رضا و از این قبیل. بعد از مدتی با درمان‌های پدر و دعاهای مادر و نذر و نیازهایش آن چشم دیگر را هم به دنیا گشودم. خدا به من رحم کرد و الا حالا دنیا را با یک چشم می‌دیدم. اما حالا با ۲ چشم می‌بینم».

اخوان درباره تخلصش می‌گوید: «در خراسان وقتی که تازه به شاعری رو کرده بودم (سال‌های ۲۴- ۲۳) به یک انجمن ادبی دعوت شدم که استاد کهنسالی به نام «نصرت منشی‌باشی» در صدر آن بود. هر وقت شعر مرا می‌شنید می‌پرسید تخلصتان چیست؟ او واجب می‌دانست هر شاعری تخلصی داشته باشد و من نام دیگری نداشتم، سرانجام خودش نام امید را به عنوان تخلص بر من نهاد... ».

بعدها سال ۱۳۲۶ در ملاقاتی که با ملک‌الشعرای بهار دارد وی نیز پس از شنیدن سروده‌های این نوجوان عصیانگر، نوید ظهور شاعری بزرگ را به‌تازگی می‌دهد. پس از گرفتن دیپلم فنی در هنرستان صنعتی، پدرش به وی می‌گوید: «حالا دیگر خودت بزرگ شده‌ای و باید خودت نانت را دربیاوری». او که مدتی در همان شهر مشهد عضو باشگاه جوانان حزب توده بوده با مفاهیمی مانند اختلاف و تضاد طبقاتی، عدالت اجتماعی، فقر و... آشنا شده بود و به همراه سایر هم‌مسلکی‌هایش به دنبال ایجاد دگرگونی در سطح جامعه بودند. وی راهی تهران می‌شود و با مساعدت یکی از اهالی ادب و دانش به استخدام اداره فرهنگ روستایی در کسوت آموزگار درمی‌آید و به همراه ۲ تن از دوستانش راهی روستای کریم‌آباد بهنام‌سوخته ورامین می‌شود. اولین مجموعه شعری‌اش به نام ارغنون در سال ۱۳۳۰ چاپ می‌شود و اخوان را به عنوان شاعری جوان و آینده‌دار به جامعه ادبی معرفی می‌کند. همزمان با وقوع کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ که یکی از سیاه‌ترین و دردآورترین اوراق تاریخ این مرز و بوم است، توسط دستگاه پلیسی وقت مورد تعقیب قرار می‌گیرد. در نهایت در پس یک خیانت از سوی نزدیکان دستگیر و روانه زندان می‌شود. سیاست رژیم درباره زندانیان سیاسی نه اعمال مجازات بلکه ترور شخصیت آنان از طریق وادار کردن آنان به ابراز ندامت و پشیمانی و تنظیم انزجارنامه علیه حزب متبوعشان بود. در این میان شمار زیادی از زندانیان سیاسی اقدام به تنظیم و نوشتن این طور تنفرنامه‌هایی می‌کنند، اما قافله‌سالار ناامیدان و یاس‌زدگان که قلندروار به دنبال استقرار عدالت و برچیدن بساط ستم بوده و دلیلی بر اظهار تنفر نمی‌بیند، همچنان بر موضع خود باقی می‌ماند. او در این زمان از امضای تعهدنامه جهت آزادی از زندان امتناع کرد و ناگزیر چند ماه در زندان ماند؛ اخوان در شعر «نادر یا اسکندر» لحظه‌ای را تصویر می‌کند که مادرش به دیدار او می‌رود و از او می‌خواهد با امضای تعهدنامه از زندان آزاد شود اما اخوان نمی‌پذیرد:

«... باز می‌بینم که پشت میله‌ها مادرم استاده با چشمان تر
ناله‌اش گم گشته در فریادها گویی از خود پرسد «آیا نیست کر؟»
آخر انگشتی کند چون خامه‌ای دست دیگر را بسان نامه‌ای
گوید:
«بنویس و راحت شو...»
به رمز «تو عجب دیوانه و خودکامه‌ای»
من سری بالا زنم چون ماکیان
از پسِ نوشیدن هر جرعه آب
مادرم جنبانَد از افسوس سر
هرچه آن گوید این بیند جواب
گوید آخر... پیرهاتان نیز... هم... گویمش اما جوانان مانده‌اند»

پس از سپری شدن مدتی که با خیانت سران حزب توده روبه‌رو می‌شود، در زندان ماندن و سپری شدن عمرش را با بطالت یکی می‌داند؛ این است که به جای نوشتن تنفرنامه، شعری را با درون‌مایه به ظاهر پشیمانی می‌سراید که در روزنامه «ایران ما» چاپ می‌شود اما نکته‌ای که در این شعر از چشم مسؤولان وقت امنیتی پنهان ماند، اشاره شاعر رند به ظالم بودن دستگاه پهلوی در قالب شعر است:

مجنون نیم که خاک وطن را که پرزر است
بگذارم و کنگور زراعت کنم
که تلمیحی است به شعر مشهور:
یا بیا با یزید بیعت کن
یا برو کنگور زراعت کن

بدین سان که اخوان این حرکت خود را با بیعت با یزید یکسان می‌داند. از شدت ناراحتی این توهین و اهانت به وی که در اوج غرور غوطه‌ور بود، پس از آزاد شدن از زندان، اخوان‌ثالث تا آخر عمر دیگر هیچ‌گاه برای حزب و دسته‌ای خاص فعالیت نکرد و در واقع از کارهای روزمره سیاسی کناره‌گیری کرد و برای امرار معاش به روزنامه «ایران ما» پیوست.

اخوان در سال ۱۳۴۴ برای دومین بار راهی زندان شد؛ اما این بار اتهام او سیاسی نبود، از آنجایی که دوست نداشت برای هیچ و پوچ زندگی خود را در پشت میله‌ها سپری کند، خود را از نظرها پنهان کرد. با این اتفاق، ماندن او در رادیو نیز میسر نبود، زیرا از نظر قانونی این امر با کار دولتی مغایرت داشت، از این رو تا مدت‌ها با نام همسرش برای رادیو نویسندگی می‌کرد. اما در تابستان ۱۳۴۴ تحملش تمام شد و خود را به زندان قصر معرفی کرد. پس از انقلاب، نه حادثه مهمی در زندگی او اتفاق افتاد، نه شعر خارق‌العاده‌ای سروده شد بلکه مهم‌ترین رویداد فرهنگی، سفر او به خارج از ایران بود. اخوان که در تمام طول زندگی‌اش حتی برای یک‌بار نیز به خارج سفر نکرده بود، در سال پایانی عمر خود از طرف خانه فرهنگ معاصر آلمان دعوت شد. در این سفر وی به فرانسه، انگلیس، آلمان، دانمارک، سوئد و نروژ رفت، شعر خواند و از سوی فرهنگ‌دوستان ایرانی مورد استقبال قرار گرفت. سفر اخوان در سال ۱۳۶۹ به اروپا زمینه را برای تجدید دیدار با دوستان قدیمی فراهم کرد. در این دیدار، ابراهیم گلستان، رضا مرزبان، اسماعیل خویی و چند تن دیگر از دوستان صمیمی دوران جوانی‌اش را دیده و مدتی را با آنها سپری کرد. به واسطه همین آشنایی‌ها اخوان از دکتر خویی می‌خواهد به کشور بازگردد. اخوان که زیاد اهل میانجیگری نبود درباره مساله بازگشت دکتر خویی به کشور وساطت می‌کند. اخوان این ماجرا را اینطور تعریف می‌کند: «بعضی از اینها هم البته از عزیزان خودمان هستند مثل دکتر اسماعیل خویی و نعمت آزرم و همین‌طور چند شاعر خوب دیگر هم دیدم و من خیلی دلم می‌خواهد اجازه‌ای بیابم از دولت جمهوری اسلامی، از آقای خامنه‌ای که اهل ذوق و فضل هستند، مرد فاضل و باشرفی هستند، من دلم می‌خواهد اگر بشود و راه باشد، از عطوفت اسلامی ایشان بهره‌ای بردارم». او به اسماعیل خویی می‌گوید: اگر بخواهی من می‌روم رو می‌اندازم پیش آقای خامنه‌ای، من برای خودم رو نینداخته‌ام؛ برای تو و امثال تو می‌روم رو می‌اندازم. عطوفت اسلامی هم سابقه دارد، سعه‌صدر به همچنین، احتمالا در اینها هست و البته که هست، من جناب خامنه‌ای را از دیرباز می‌شناسم، آدم درست و سلیمی است. من درباره او یک کلمه ناجور هم حتی از مخالفش نشنیده‌ام. من می‌روم پیش ایشان که رو بیندازم؛ به شرطی که شماها برگردید و در مملکت خودتان خدمت کنید».

مهدی اخوان‌ثالث روز یکشنبه ۴ شهریور ۱۳۶۹ در بیمارستان مهر تهران بدرود حیات گفت. پس از فوت اخوان، با تصمیم همسر او، این تمایل پیدا شد که به حسب ارادت اخوان به فردوسی پیکرش در محوطه آرامگاه فردوسی دفن شود. در ادامه این نوشتار رویکرد نظری در بررسی شعر «زمستان است» و در کل جامعه‌شناسی اشعار اخوان و تئوری «نوع‌شناسی سازگاری فردی» رابرت مرتن، جامعه‌شناس شهیر را از نظر می‌گذرانیم که کنش افراد در «پذیرش یا رد ابزار نهادی شده موجود برای دستیابی به اهداف» را بررسی می‌کند. در بخشی از نظریه مرتن درباره ساختار فرهنگی (Cultural Structure)، این تعریف وجود دارد: «مجموعه سازمان‌یافته‌ای از ارزش‌های رهنمودی حاکم بر رفتار عموم اعضای یک جامعه یا گروه مشخص است». مرتن در تحلیل کارکردی‌اش، کارکرد ساختار فرهنگی را تولید نظام‌های ارزشی یعنی خوب‌ها و بدها می‌داند. همچنین معتقد است این ساختار فرهنگی است که اهداف مشروع را در یک جامعه معین می‌کند و نوعی از منحرفان به‌دلیل ناتوانی این ساختار فرهنگی در تعیین اهداف مشروع در جامعه، منحرف می‌شوند. ساختار اجتماعی (Social Structure) از نظر وی «مجموعه سازمان‌یافته‌ای از روابط متقابل اجتماعی است که در آن هر یک از اعضای جامعه یا گروه به اشکال مختلفی به هم پیوسته‌اند». او کارکرد ساختار اجتماعی را تولید نظام‌های هنجاری یعنی بایدها و نبایدها می‌داند و معتقد است این ساختار اجتماعی است که ابزار و راه‌های مشروع رسیدن به اهداف را مشخص می‌کند و نوعی از منحرفان به دلیل نارسایی ساختار اجتماعی در تعیین راه‌های مشروع نیل به اهداف در جامعه، منحرف می‌شوند. مرتن درباره رابطه ساختار فرهنگی و اجتماعی، تعریف مشخصی دارد. از نظر وی ساختار فرهنگی تعیین‌کننده ساختار اجتماعی است. اول ارزش‌ها یعنی خوب‌ها و بدها مطرح می‌شود سپس هنجارها یعنی بایدها و نبایدهای مربوط به آنها مطرح می‌شود. اول می‌گوییم رسیدن به مدارج بالای علمی خوب است سپس می‌گوییم برای رسیدن به آن باید درس خواند. پس اول اهداف تعیین می‌شود سپس راه‌های رسیدن به این اهداف.

■ نوع‌شناسی سازگاری فردی

«مرتن در مقاله‌ای درباره آنومی (ناهنجاری) تیپولوژی ۴ شیوه سازگاری فردی را کامل می‌کند که از یک طرف پذیرش یا رد اهداف فرهنگی و از طرف دیگر پذیرش یا رد ابزار نهادی‌شده موجود برای دستیابی به این اهداف را شامل می‌شود». در مجموع، یک حالت از رد و جانشین‌سازی برای آن را پیش‌بینی می‌کند؛ اشخاص زمانی که به دنبال محقق کردن هدف یا امری هستند، برای به دست آوردن آن هدف متوسل به به‌کارگیری وسایل و ابزاری می‌شوند. حال در این فرآیند ۴ حالت زیر متصور است:

۱- همنوایی: سازگاری هم با اهداف فرهنگی و هم با ابزار نهادی‌شده، عمومی‌ترین شکل رفتار است یعنی فرد هم اهداف تعیین‌شده از سوی ساختار جامعه را می‌پذیرد و خودش را با آن همنوا می‌کند و هم ابزار تعیین‌شده از سوی ساختار اجتماعی جامعه را می‌پذیرد و خودش را با آن همنوا می‌کند. به عبارت دیگر زمانی که هدف مورد نظر برای ما پذیرفته شده و مورد قبول ماست، وسایل و ابزار به‌کارگیری شده برای نیل به هدف هم ابزاری پذیرفته‌شده است و در اصطلاح این تیپ کنش را افراد «همنوا» انجام می‌دهند که به طور خلاصه هم هدف و هم وسایل نیل به آن مورد قبول و تایید کنشگر است.

۲- نوآوری: در آن، فرد تاکیدات فرهنگ روی هدف را قبول کرده است بدون اینکه به همان اندازه هنجارهای نهادی شده حاکم بر راه‌ها و ابزار رسیدن به آن (هدف) را درونی کرده باشد. به عبارت دیگر موقعیتی است که در آن هدف پذیرفته شده و مورد تایید است. ولی وسایل نیل به هدف یا وجود ندارند یا قابل پذیرش نیستند. در نهایت یک اولویت‌بندی که بین هدف و وسایل به عمل می‌آید هدف به حدی از اهمیت برخوردار است که برای نیل به آن یک سری راه‌های جدید خلق می‌شود که در اصطلاح جمله مشهور هدف وسیله را توجیه می‌کند، کاربرد پیدا می‌کند. کنشگر برای به دست آوردن هدف دست به خلاقیت و نوآوری می‌زند. به این تیپ از کنشگران «نوآوران» گفته می‌شود.

۳- در حالت سوم، هدف پذیرفته‌شده و مورد قبول نیست ولی آنچه اهمیت دارد، به‌کارگیری راه‌ها و ابزار متصل به هدف است. یعنی حساسیت خاصی برای به‌کارگیری ابزار وجود دارد و خود این ابزار و راه‌ها و اهداف هم مهم‌تر می‌شوند. در اصطلاح رابرت مرتن به این کنشگران رسم‌پرستان یا مناسک‌گرایان گفته می‌شود. افراد سنتی که همواره بر رسوم و سنت‌ها تاکید دارند در قالب این دسته جای می‌گیرند.

۴- حالت چهارم در وضعیتی به وجود می‌آید که در آن نه هدف و نه وسایل دستیابی به آن پذیرفته‌شده نیست. در این حالت ۲ وضعیت متصور است:

الف- زمانی که کنشگر از همه چیز کناره‌گیری می‌کند و گوشه عزلت برمی‌گزیند و کاملا نسبت به وضع موجود بی‌تفاوت است.

ب- موقعیتی که در آن کنشگر دست به طغیان می‌زند و علیه وضع حاکم دست به شورش می‌زند.

انزواگرایی: «شامل رویگردانی و انصراف افراد از اهداف و ابزار می‌شود» یعنی در آن افراد اهداف و ابزار تعیین‌شده از سوی ساختار فرهنگی و اجتماعی را نپذیرفته‌اند و در جامعه عزلت‌نشینی اختیار کرده‌اند. می‌توان به عنوان مثال به معتادان به مواد مخدر، الکلی‌ها، روانی‌ها و افراد منفعل در جامعه اشاره کرد.

طغیان: جایی که سیستم نهادی‌شده به عنوان سدی برای رسیدن به اهداف مشروع در نظر گرفته می‌شود، ارزش‌های جدیدی ایجاد می‌شود و افراد به ابزار جانشین برای نیل به آن اهداف مجهز می‌شوند. یعنی اهداف جامعه را مشروع نمی‌دانند و اهداف مشروع مورد نظر خود را به وجود می‌آورند که در آن اهداف و وسایل نهادی شده به‌طور کامل رد می‌شود و اهداف و وسایل جدیدی برای جانشینی آنها به‌وجود می‌آید.

زندگی مهدی اخوان‌ثالث از تولد تا حدود سال‌های ۲۵ و ۲۶ که در آموزش شعر و تحصیل ادبیات شعر، سیاست و مسائل پیرامونی و اجتماعی می‌گذرد، به نوعی عمومی‌ترین شکل رفتار است.

بعد از سال ۲۶ همانطور که در زندگینامه آورده شده، مدتی در همان شهر مشهد عضو باشگاه جوانان حزب توده می‌شود و با مفاهیمی مانند اختلاف و تضاد طبقاتی، عدالت اجتماعی، فقر و... در این دوره آشنا می‌گردد و چون خود نیز عضو طبقات فرودست اقتصادی است، به همراه سایر هم‌مسلکی‌هایش به دنبال ایجاد دگرگونی در سطح جامعه، راهی تهران می‌شود تا براساس تئوری نوع‌شناسی سازگاری فردی در قالب نوآوران به دنبال یافتن راهی برای هدف برقراری عدالت اجتماعی در جامعه بگردد. به همین خاطر در این دوره از شعر وی کم نیستند اشعاری که با درون‌مایه تغییرطلبی و دگرگونی اجتماعی سروده شده باشند. از جمله این اشعار می‌توان به شعری از مجموعه ارغنون با مطلع «بی انقلاب مشکل ما حل نمی‌شود» یا شعر «درس تاریخ» اشاره کرد که هر دو خواهان نوعی دگرگونی و تغییر در ساختار نظام سیاسی، اقتصادی و اجتماعی هستند. در مجموع به نوعی می‌توان رنگ و بویی از این آرمان‌ها را در شعر این دوره اخوان‌ثالث پیدا کرد.

بی انقلاب مشکل ما حل نمی‌شود
وین وحی بی‌مجاهده منزل نمی‌شود
از دزدی است و راه حرام آنچه هست و نیست
پول حلال کاخ مجلل نمی‌شود
خود تن مده به ظلم که بی‌انقیاد و میل
زالو به خون هیچ کس انگل نمی‌شود
هشدار! مشکلات تو در مجمع ملل
ای دوست، طرح اگر بشود، حل نمی‌شود
خود فکر کار باش، که قولی مدلل است
توفیق بی‌جهاد مدلل نمی‌شود
باور مکن، بدون چهل سال ارتیاض
بیخود کسی محمد مرسل نمی‌شود
من تشنه حقیقت محضم، بگو «امید»
بی انقلاب مشکل ما حل نمی‌شود

اشعار آرمانخواهانه اخوان‌ثالث چندان نمی‌تواند ادامه پیدا کند چرا که کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ و خفقان سیاسی و اجتماعی در پیش است و پیگردهای پلیسی، شروع زمستان آزادی است. آرمانخواهی‌های اخوان با همه تلاش‌هایش به دلیل ساختار اجتماعی در حد رؤیا باقی می‌ماند و شرایط اجازه نمی‌دهد ایده‌آل‌های افراد رشد کند. در این شرایط فرد دچار ناکامی می‌شود و هر آینه دور شدن از آرزوها باعث می‌شود سرخوردگی بیشتر و بیشتر و میزان ناکامی عمیق‌تر شود. در این میان مهدی اخوان‌ثالث از این قاعده مستثنا نیست. پس از کودتای ۲۸ مرداد و فروپاشی احزاب و حلقه‌های فکری و عملی پیرامون اخوان، رسیدن به هدف مطلوب ممکن نمی‌شود و به افسانه بدل می‌شود.

دوران یاس سیاسی یک پرچمدار می‌خواهد. «زمستان است» بیرق ناامیدی، خفقان، استبداد، مردگی و رخوت در فضای سیاسی و اجتماعی بلند می‌کند. زمستان است همه نگاه‌های امیدوارانه را در ذهنیت اخوان‌ثالث از بین می‌برد و نگاه وی به جامعه نومیدانه و یاس‌آلود است.

«منم من مهمان هر شبت لولی وش مغموم
منم من سنگ تیپا خورده رنجور
منم دشنام پست آفرینش نغمه ناجور»

وی حتی خیانت‌های برخی دوستانش در حزب توده و توبه برخی دیگر از آرمان‌های حزب و نوشتن تعهدنامه برای رژیم شاه را نیز به طعنه و کنایه یادآور می‌شود:

«وگر دست محبت سوی کس یازی
به اکراه آورد دست از بغل بیرون
که سرما سخت سوزان است
نفس کز گرمگاه سینه می‌آید برون ابری شود تاریک
چو دیوار ایستد در پیش چشمانت
نفس کاین است پس دیگر چه داری چشم
ز چشم دوستان دور یا نزدیک»

معیشت نامناسب، ناکامی‌های سیاسی و به بن‌بست رسیدن آرمان‌های آزادیخواهانه و سوسیالیستی، تجربه تلخ زندان، فوت فرزندان و چند اتفاق ناگوار دیگر اخوان را در دریای یاس غرق می‌کند و دیگر هیچ سپیده سحری برای وی متصور نیست:

«چه می‌گویی که بیگه شد سحر شد بامداد آمد
فریبت می‌دهد بر آسمان این سرخی بعد از سحرگه‌نیست
حریفا! گوش سرما برده است این یادگار سیلی سرد زمستان است
و قندیل سپهر تنگ میدان مرده یا زنده
به تابوت ستبر ظلمت نه توی مرگ اندود پنهان است
حریفا! رو چراغ باده را بفروز شب با روز یکسان است»

براساس بخشی از نظریه مرتن در تئوری نوع‌شناسی سازگاری فردی در شرایطی که نه هدف پذیرفته است و نه وسیله؛ انزوا، عزلت و گوشه‌نشینی جلوه‌گر می‌شود. اخوان که فرزند زمانه خویشتن است البته در «زمستان است» که خود فریاد طغیانگری برای دوران انزوای او است، هیچ حرف نگفته‌ای باقی نمی‌گذارد.

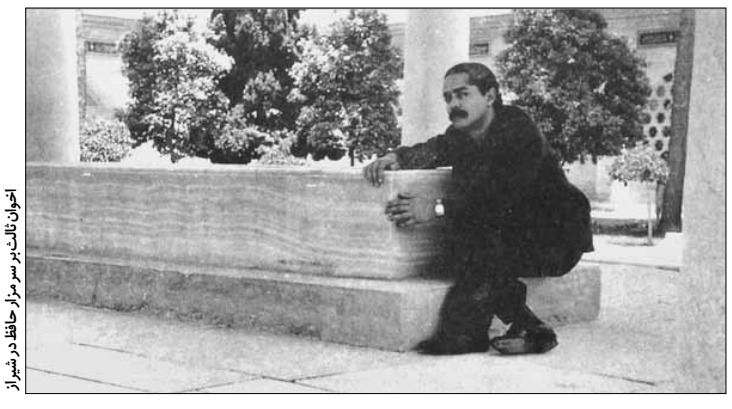

اخوان‌ثالث بر سر مزار حافظ در شیراز

اشاره

دردسر فرح پهلوی!

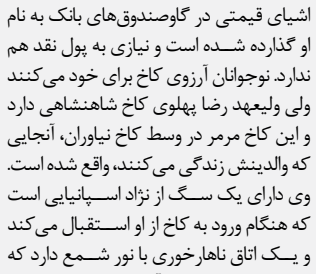

روزنامه دیلی‌اکسپرس در صفحه سوم شماره ۱۱ دسامبر ۱۹۷۵ (۲۱ آذر ۱۳۵۴) در گزارشی به بررسی مشکل خاندان سلطنتی از جمله فرح پهلوی در تهیه هدیه برای جشن پانزدهمین سال تولد رضا پهلوی پرداخته است. این روزنامه در گزارش خود تحت عنوان «پسری که همه چیز دارد» چنین می‌نویسد:

«مشکل چه چیز خریدن برای نزدیک‌ترین و عزیزترین افراد به عنوان هدیه ایده‌آل، انسان را به آشفتگی سوق می‌دهد. اما بیایید در این فصل شادی‌بخش درباره خانواده شاهزاده‌ای که در هر جشن تولد یا عید با مشکل بزرگی روبه‌رو است بیندیشیم. ولیعهد رضا پهلوی ۱۵ ساله پسر شاه ثروتمند ایران کسی است که راضی نگاه داشتن وی کار مشکلی است. وی از هنگامی که در گاهواره بود تاکنون هدایای زیادی دریافت داشته است. علیاحضرت فرح مادر ولیعهد ایران ابروان خود را در هم کشیده و با کشیدن آه گفت: «من نمی‌دانم دیگر چه هدیه‌ای به او بدهم.» شهبانو دست‌های خود را به نشانه ناراحتی بالا برده و گفت به پسری که همه چیز دارد چه می‌توان هدیه کرد؟ بدیهی است انتخاب یک هدیه صحیح برای جوانی که روزی شاهنشاه یا شاه شاهان و ظل‌الله و مرکز عالم خواهد شد کار بس دشواری است. دادن هدیه طلا و برلیان به وزن خود او تلف کردن وقت است. زیرا شمش‌های طلا و سایر اشیای قیمتی در گاوصندوق‌های بانک به نام او گذارده شده است و نیازی به پول نقد هم ندارد. نوجوانان آرزوی کاخ برای خود می‌کنند ولی ولیعهد رضا پهلوی کاخ شاهنشاهی دارد و این کاخ مرمر در وسط کاخ نیاوران، آنجایی که والدینش زندگی می‌کنند، واقع شده است. وی دارای یک سگ از نژاد اسپانیایی است که هنگام ورود به کاخ از او استقبال می‌کند و یک اتاق ناهارخوری با نور شمع دارد که از دوستان خود در آن پذیرایی می‌کند و آخرین مدل وسایل موسیقی استریو را دارد که موزیک‌های مدرن از آن پخش کند و در باغ کاخ یک استخر دارد و این کاخ برای هر جوان تنها ایده‌آل محسوب می‌شود. ۱۰۰ سال قبل پسر شاه ایران برای خود در کاخ حرم تشکیل می‌داد ولی در ایران مدرن امروزی دیگر این طور نیست ولی با وجود این ولایتعهد از داشتن دوستان مؤنث برخوردار است. وی به مدرسه‌ای می‌رود که دختر و پسر با هم هستند و دختران این مدرسه جزو زیباترین دختران ایران محسوب می‌شوند. علیاحضرت شهبانو شخصاً تحصیلات دوشیزگان را نظارت می‌فرمایند. بنابراین همه آنها از آنگونه تحصیلات برخوردارند که برای ملکه بودن لازم است. شاید یکی از دوشیزگان دوران تحصیل روزی عروس دربار شود. والاحضرت علاقه‌مند به داشتن اتومبیل شخصی هستند. علیاحضرت فرمودند اگرچه وی هنوز بسیار جوان است، در سیزدهمین جشن تولد، از مادربزرگ خود یک اتومبیل «می‌نی» هدیه گرفت. والاحضرت در باغ کاخ مثل قهرمان، اتومبیلرانی می‌فرمایند و گاهی از دوچرخه و موتوسیکلت استفاده می‌کنند. والاحضرت علاقه وافری به پرواز داشتند و در ۱۴ سالگی تنها هدایت هواپیمایی را به عهده گرفتند. علیاحضرت شب قبل از پرواز نگرانی خود را ابراز داشتند و فرمودند من حتی برای آنی نتوانستم بخوابم. وقتی والاحضرت با هواپیما از زمین بلند شد گویی من مردم و تا هواپیما به زمین نشست زنده نشدم. موقعی که والاحضرت برای مسافرت رسمی به مصر با هواپیما عازم آن کشور شدند شخصاً هواپیمای جت را به زمین نشاندند. والاحضرت علاقه وافری به فوتبال دارند و «فرانک اوفارل» مربی فوتبال به والاحضرت فن بازی فوتبال را تعلیم می‌دهد. والاحضرت امیدوارند تیم فوتبال ایران را در المپیک ۱۹۷۶ رهبری کنند. والاحضرت در همه ورزش‌ها مهارت دارند و انواع وسایل اسکی و اسکی روی آب و وسایل شکار زیر آب دارند که می‌توان با این وسایل یک مغازه را کامل پر کرد».

۰۹۲۱۸۳۶۴۷۹۶
ارتباط با ما در شبکه‌های اجتماعی